

بررسی تأثیر سه نظریه فلسفی غرب بر اشعار شاملو، اخوان و فروغ فرخزاد

محمدجواد صادقی نقدعلی*

چکیده

در این جستار به شکل تحلیلی - توصیفی چگونگی کیفیت تأثیرپذیری محتوایی و زبانی سه شاعر صاحب نام معاصر فارسی، از جهان‌بینی مادی‌گرایانه غرب بر اساس سه نظریه بررسی می‌شود. پس از شهریور ۱۳۳۰ که اندیشه مارکسیستی در بین تعدادی از روشنفکران گسترش پیدا کرد، بر اثر ارتباط نزدیکتر با غرب، شاعران نوگرایی مانند شاملو، اخوان ثالث و فروغ فرخزاد نیز، با ادبیات نوین جهان غرب تعامل کردند. اینان با تأثیرپذیری از اندیشه فیلسوفانی مانند: نیچه، سارتر و مارکس در باره خدا، انسان و دین، نگرش عرف ستیزانه‌ای در محتوا و مضامین شعر خود رواج دادند. در نتیجه این تأثیرپذیری، جریان ساختارشکنانه‌ای که در زمان مشروطیت نیز توسط تعدادی از شاعران و منورالفکران نسبت به دین و مقدسات آن شروع شده بود دوباره آن را بازتاب بخشیدند. هرچند که این جریان مبنای عمیق فلسفی و کلامی ندارد و ماهیت آن بیشتر بر اساس یک نگرش تقلیدی، شاعرانه و سطحی‌نگر به این مقوله‌ها می‌باشد اما در همین صورت‌سازی‌ها نیز نشانه‌هایی از اندیشه‌های منفی و مادی‌گرایانه نسبت به دین آشکار می‌شود و چند مسأله مهم مانند طرح خدای نوین، کم رنگ نشان دادن خدای حقیقی، اصالت دادن به انسان عصر جدید و ایجاد تغییر در نهاد دین در شعر نمود پیدا می‌کند. در این مقاله، علاوه بر ارائه نمونه‌های متعدد معنایی، به گستردگی شیوه زبانی به شکل مفردات و ترکیبات این تأثیرپذیری نیز در شعرهای این شاعران پرداخته شده است. کلمات کلیدی: تأثیرپذیری، فلسفه غرب، شاملو، اخوان، فروغ.

۱- مقدمه

در حوزه اجتماعی معاصر، نوگرایی دینی و فرهنگی، فرایندی است که کانون مرکزی آن با اقدامات روشنفکران آزادی خواه و استبداد ستیز دوران مشروطیت (۱۲۸۵ش)، شکل گرفت. کسانی مانند: میرزا ملکم‌خان و میرزا آقاخان کرمانی و... روشنفکرانی بودند که در راه ایجاد تحول و حرکت به سمت «عصر روشنگری» در ایران پیشگام شدند. عصر روشنگری اروپا: «از ۱۶۵۰ تا ۱۷۷۰ به عصر روشنگری مشهور است. عصر روشنگری خود را چونان دورانی ارزیابی می‌کرد که در آن خرد انسانی بر طبیعت و انسانیت نور می‌افشاند، تاریکی سده‌های میانه را با فلسفه مدرسی (اسکولاستیک)، جزمیت دینی و سلطه سیاسی آن برانداخته بود» (بابایی، ۱۳۸۶: ۴۶۴).

در شهریور ۱۳۲۰، که مملکت به اشغال نیروهای متفقین درآمد و در پادشاهی تغییر ایجاد شد تنوع ایدئولوژی‌های مختلف در گونه‌های متفاوت نیز شکل گرفت. بر اساس مبانی معرفتی جدید، نهادهایی مدرن به وجود آمد که صورت‌های اجتماعی و ادبی تازه‌ای را به همراه خود داشتند. در یک تحلیل: «جنگ جهانی دوم برخلاف جنگ جهانی اول از دیدگاهی، جنگ ایدئولوژی‌ها بود؛ جنگ فاشیسم با دموکراسی و سوسیالیسم که پس از پیروزی «جنگ سرد» دموکراسی و کمونیسم جای آن را گرفت. از جمله آثار این جریان یکی پیدایش و گسترش ادبیات مترقی، مردمی، چپ، سوسیالیستی بود» (مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۵۵).

در همین بازه زمانی مقابله جهان‌بینی الهی و مبانی آن با جهان‌بینی مادی‌گرایی در فضای روشنفکری و دینی به صورت گسترده مورد بحث و نقد بود و شخصیت‌هایی مانند: علامه طباطبایی، مرتضی مطهری، علی شریعتی، احسان طبری، رضا براهنی و... در آثارشان بنا به مشرب فکری خود به تحلیل و تفسیر آن می‌پرداخته‌اند.

ادبیات معاصر ایران، پیوندی ناگسستنی با جامعه، سیاست و مردم دارد. از آن جایی که در فرهنگ معاصر غرب نیز، جامعه، سیاست و مسائل مردمی با فلسفه و ایدئولوژی‌های نوین پیوندی راهبردی پیدا کرده است شاعران ایران از فراورده‌های اجتماعی، فلسفی و ادبی غرب تأثیر پذیرفتند؛ اینان تلاش داشتند تا حداقل در شاخه شعر، جهان‌بینی جدید ایجاد کنند و فرهنگ و جامعه خود را با آن چه در جهان مدرن می‌گذرد همسو نشان دهند.

در این راه و روش، ادبیات به مرزهای سیاست زدگی و فلسفه‌مآبی رسید بدون آن که ادیبان آن، اصول و مبانی تفکرات سیاسی و فلسفی را آموخته باشند. نوسازی‌های اعتقادی و شالوده شکنی‌های دینی در نقطه مرکزی ادبیات قرار گرفت: «اما مسائل اصلی و درون مایه‌های شعر این دوره که از شهریور ۲۰ تا کودتای ۳۲ ادامه دارد: اولین مسأله مهم رشد اندیشه‌های

سوسیالیستی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۶). سوسیالیسم نیز که پایه و اساس کمونیسم است و بعد از آن اندیشه‌های مارکسیسم و ماتریالیسم در فضای اجتماعی، سیاسی و ادبی شکل و رونق گسترده‌ای گرفت. برخی از پژوهشگران از این دوره به دوره «آزادی‌های دموکراتیک» نام برده‌اند که حداقل در آن نزدیک به ۴۰ حزب و انواع دیگر جریان‌ات سیاسی شکل گرفته و فعالیت داشته‌اند (ر. ک. پارسا بناب، ۱۳۸۳: ۵۳۸-۲۳۵).

در این فضای مه‌آلود پایه‌های اساسی مارکسیسم ادبی، ماتریالیسم ادبی، مدرنیسم ادبی، اومانیسم، سکولاریسم دینی، اگزیستانسیالیسم ادبی و فلسفی و لیبرالیسم اجتماعی محکم ترشد. ادبیات نیز صورت و محتوایی تازه یافت و با یک حرکت درون‌زا، به دگرگونی در ساختار و محتوای خود اقدام نمود.

نوگرایی در شعر، پیش از این با نیمایوشیج، پیشوای شعر نو، صورتی رسمی و جدی یافته بود. به یقین بخش زیادی از شأن ادبیات نوین ایران در پهنای گسترده فرهنگ و ادبیات جهانی، تکیه بر اندیشه و تلاش ادبی نیما و پیروان اصیل وی دارد. یکی از مهم‌ترین گونه‌های نوآوری و تحول در آثار این شاعران، نوگرایی اعتقادی و بازسازی اندیشه‌های دینی و سنتی است که در محتوا و مضامین شعر و دیگر دیدگاه‌های آنان نمود یافته است.

در این مقاله، کوشش شده است تا عوامل مؤثر در این تغییر نگرش بررسی شود و بازتاب این تأثیرپذیری در شعرهای چند شاعر اصیل پیرو نیما مانند «احمد شاملو» (۱۳۷۹-۱۳۰۴)، «فروغ فرخزاد» (۱۳۴۵-۱۳۱۳) و «آخوان ثالث» (۱۳۶۹-۱۳۰۷) تا اندازه‌ای نشان داده شوند.

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت موضوع حاضر در این است که بررسی اندیشه این شاعران که همسویی تنگاتنگ با مفاهیم فلسفی غرب دارد سبب کشف روابط معنایی تازه‌ای در بسیاری از مفاهیم عبارات و ترکیبات شعری آنان می‌شود. ریشه‌های این نوع نگرش و تلاش برای بازسازی‌های اعتقادی و چرایی سنت شکنی‌های دینی این شاعران را در شعر بهتر می‌توان شناخت. افزون بر این موارد با کشف زوایای پنهان ظرفیت‌های شعر نیمایی، ارزش پرداختن به این مفاهیم در شعر مورد سنجش قرار گیرد. در این پژوهش نگارندگان به دنبال نسبت دادن بی‌دینی و یا الحاد و دین ستیزی به این شاعران نبوده بلکه با هدف بررسی «روش» و «شیوه» تأثیرپذیری آنان از نظریه‌های فلسفی، اجتماعی و ادبی غرب که سبب ایجاد تحول در محتوا و درونمایه‌های شعرشان شده است قلم‌فرسایی کرده‌اند.

پیشینه پژوهش

در موضوع تأثیرپذیری روشنفکران ایران از اندیشه‌های غربی، تا کنون کتاب‌ها و مقالات متعددی چاپ و منتشر شده است؛ اما تا کنون پژوهشی انتقادی در این موضوع که ویژه این شاعران پیرو نیما و سبک نیمایی باشد صورت نگرفته است هرچند که گاه اشاره‌هایی کوتاه در برخی کتاب‌ها و مقالات وجود دارد؛ به‌عنوان نمونه سیروس پرهام در «نقدی بر عصیان فروغ فرخزاد» (۱۳۳۷: ۱۷۹) به جنبه‌ای از تغییر جهان‌بینی در اندیشه فروغ پرداخته است. رضا براهنی در کتاب «طلا در مس» (۱۳۵۸: ۳۳-۱۹) به تأثیرپذیری شاعران نوگرا از مادی‌گرایی اشاره دارد. محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب «با چراغ و آینه» (۱۳۹۰: ۵۶۹) ضمن اشاره به اندیشه سنت شکنانه و عبور از سنت در اشعار فروغ فرخزاد، به وجود اندیشه مادی‌گرایی در شعر شاملو و اخوان نیز اشاره دارد: «شاملو و اخوان با همه ستیزه آشکاری که گاه با الاهیات و سنت الاهیاتی حاکم داشته‌اند، نتوانسته‌اند چنین گذاری را، در بیان هنری خویش آینگی کنند، گیرم صریح‌ترین رویارویی با الاهیات را نیز در شعر خود عرضه کرده باشند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، ص: ۵۶۹). مهدی زرقانی نیز در کتاب «چشم انداز شعر معاصر ایران» (۱۳۹۱: ۱۴۴) در موضوع جهان‌نگری شعری، اشاره‌ای کوتاه به گرایش تعدادی از شاعران نیمایی به ایده‌های حذف خدا و خداسازی‌های مبتنی بر انسان‌مداری دارد. عیسی امن‌خانی با هدف بررسی تأثیر مکتب فلسفه وجودی (اگزیستانسیالیسم) بر ادبیات معاصر، کتابی با نام اگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران (۱۳۹۲) تألیف نموده‌اند که در آن به تأثیرپذیری تعدادی از شاعران از مادی‌گرایی توجه دارند. هم‌چنین در مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های مختلف خداآوری در شعر اخوان، فروغ و شاملو» (واعظ زاده، ۱۳۸۹: ۵۰-۲۵) به صورت محدود به این موضوع توجه شده است.

بحث و بررسی

پس از عصر روشنگری در غرب، جهان‌بینی ترکیبی اسطوره‌ای-دینی که تحت سیطره دین بود به جهان‌بینی ترکیبی علمی-تجربی تبدیل شد و تحت سلطه علوم جدید درآمد. با ورود تدریجی ایران به عصر جدید، نسبت بین دینداری و تجدد نیز از مهم‌ترین مسائل بحث برانگیز بین روشنفکران، نویسندگان و شاعران متعهد و مردمی شد. تعدادی از صاحب‌نام‌ترین شاعران نوگرای شعر نیمایی مانند: احمد شاملو، فروغ فرخزاد، اخوان ثالث و... به‌عنوان روشنفکران حوزه ادبیات نوین، با زبانی نیمه فلسفی و سمبولیک، به صورت شاید ناخودآگاه، کاربران اندیشه تجدد و تأثیرپذیری از محور فلسفه عصر روشنگری غرب شدند و در ادامه رشد و گسترش شعر نوین

خود به تعمیم چنین نحله‌ای پرداختند. این نگرش و تأثیرپذیری سبب گردید که تغییر و تحولی ریشه دار در محتوا و درون مایه‌های معنوی شعر ایجاد شود و به صورت یک جریان محتوایی قابل نقد و بررسی گردد.

نشانه‌های این حرکت را می‌توان، به صورت دو اقدام گسترده و برنامه‌ریزی شده از سوی جریان‌های سیاسی - ادبی آن زمان مشاهده کرد. نخستین آن، ترویج اندیشه‌های کمونیسم، مارکسیسم، ماتریالیسم و شاخه فراگیرتر آن، اگزیستانسیالیسم الحادی در شعر و دیدگاه‌های شاعران است که برای پیوستن به باورهای نوین جهانی در فلسفه و ادبیات مدرن شکل می‌گرفت. در حاشیه این جریان، ترویج آیین‌های غیرالهی مانند: مانی، مزدک، بودا و نیز بازسازی و تلقیح مصنوعی دین‌های ایران باستان مانند: مزدک و زرتشت به فرهنگ جدید نیز قابل مشاهده است.

دومین نوع حرکت و تأثیرپذیری نیز در شیوه نگرش به دین، مقدسات، شرعیات، باورها، نمادها و آیین‌های دینی است که در آثار و حتی رفتارهای اجتماعی و فرهنگی این شاعران نمود یافته است.

شکل گرفتن این جریان محتوایی در شعر این شاعران از این جهت می‌تواند برنامه‌ریزی شده باشد که اغلب این روشنفکران و شاعران در اوج فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی خود، مدت‌ها، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم همسو با اندیشه احزاب و تشکلات منسجمی مانند: حزب توده، جبهه ملی و احزاب سوسیال دموکرات قلم می‌زدند و عمده‌ترین تألیفات آنان نیز در کتب و نشریات این احزاب منتشر شده و شهرت خاص و عام می‌یافت. دکتر نراقی از وابستگان فعال حزب سیاسی - اجتماعی توده در باره چگونگی تعامل روشنفکران با این حزب این گونه می‌نویسد: «حزب توده همه اندیشه‌ها و افکار را، مطابق با عقاید خود، طبقه‌بندی کرده بود؛ هر فکری لزوماً در خطی خاص پیش می‌رود. همه اندیشه‌ها طبقاتی‌اند. هیچ فکری نیست که در مسیر منافع طبقه‌ای خاص حرکت نکند» (نراقی، ۱۳۹۴: ۲۹۲).

شاملو و اخوان ثالث مدتی با عضویت در حزب توده وابستگی قابل توجهی از خود به اندیشه‌های مارکسیستی، مرام و برنامه‌ریزی‌های آن حزب داشته‌اند اما فروغ فرخزاد نیز با این که تا کنون از عضویت رسمی وی در این حزب و گرایش به اندیشه‌های آن سندی منتشر نشده است اما فضای جامعه در اوج فعالیت‌های هنری و ادبی این شاعران به شدت متأثر از نظریه‌های فلسفی، اجتماعی و ادبی غرب بوده است و اندیشه‌های شاعرانه ایشان نیز به یقین تحت تأثیر این نظریه‌ها شکل گرفته است.

این نکته مهم نیز شایسته یادآوری است که در میان دیدگاه‌ها، اشعار و دیگر آثار این شاعران، نمونه‌هایی از گرایش به فطرت الهی، وجه مثبت‌اندیشی نسبت به دین اسلام و مؤلفه‌های دینداری و باورمندی به آن به شکل‌های مختلف وجود دارد و در این مقاله فقط به بررسی تأثیرپذیری اندیشه‌های شاعرانه آنان از مادی‌گرایی در دوره‌هایی محدود پرداخته شده است؛ زیرا که: «تحولات ادبی و هنری ما تابعی است از متغیر ترجمه و طبعاً این تأثیرپذیری ما از فلسفه غربی تأثیرپذیری به واسطه و غیر مستقیم است اما در حد بسیار کم‌رنگی شاید به تأثیرات مستقیم این فلسفه بتوان اشاره کرد، دست کم در حد آن چیزی که فلسفه مارکسیسم و یا حتی اگزیستانسیالیسم خوانده می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۱).

به صورت خلاصه، بن‌مایه‌های اصلی تأثیرپذیری این شاعران را می‌توان بر اساس سه نظریه فلسفی و اجتماعی رایج در غرب مورد بررسی قرار داد.

۱ - نظریه مرگ خدا

نظریه «مرگ خدا» ابتدا در آثار فرد ریش نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴م) مطرح شده است. این نظریه یکی از بحث برانگیزترین نظریه‌های فلسفی، اجتماعی در دوره‌های بعد از بیان آن است. ماهیت این نظریه و گزاره‌های تفسیری آن در آثار نیچه نیز به گونه‌ای است که مجال درک مفاهیم متفاوتی را برای منتقدان و مفسران فراهم می‌نماید؛ به گونه‌ای که هم مفهوم مرگ و انکار وجود خدا از آن برداشت می‌شود و هم این که مرگ فضیلت‌های اخلاقی انسان‌ها در جامعه و عصر خویش که سبب حذف خدا شده است بازتاب می‌دهد و یا این که نیاز به وجود خدا برای حفظ ارزش و قداست جامعه انسانی و روابط آن‌ها را ضروری می‌داند (ر. ک. علوی تبار، ۱۳۹۳: صص ۲۳ - ۱).

از آنجایی که شاعران مورد بحث در این مقاله، شناخت دقیق و عمیقی از مبانی فلسفه غرب و ماهیت اجتماعی - انسانی آن نداشته آن را سازگار با فرهنگ و محیط اجتماعی مملکت خود دانسته و به احتمال با هدف همگام شدن با ادبیات متکی بر فلسفه رایج در غرب، تحت تأثیر قرار گرفتند و آن را محمل اندیشه‌های اجتماعی در دیدگاه‌ها و اشعارشان قرار دادند.

نظریه نیچه ابتدا در کتاب «حکمت شادان» و سپس در «چنین گفت زردشت» و «فراسوی نیک و بد» مطرح شده است. نیچه در این کتاب‌ها، علیه حاکمیت کلیسا و آیین مسیح (ع)، سخنان تندی بیان می‌کند، و این که در این دین، انسان ارزش ذاتی خود را از دست داده و با وجود توانایی و استعداد ذاتی و اکتسابی می‌بایست به چشم یک موجود گنهگار به آن نگاه شود، نظریه مشهور خود را که: «خدا مرده است» و «آبر انسان» در جهان حاکمیت مطلق دارد مطرح

ساخته است. او در کتاب حکمت شادان می‌گوید: «من، هم اینک به شما خواهیم گفت خدا کجا رفته است. من و شما، یعنی ما، او را کشتیم. ما، همه، قاتل هستیم... خدا مرده است! ما او را کشتیم» (نیچه، ۱۳۷۷: ۱۹۲). در فرازی دیگر نیز با تأکید بیشتر بر خبر قطعی همان نظر می‌گوید: «بزرگترین واقعه از وقایع اخیر- مرگ خدا یا به عبارت دیگر اینکه ایمان به خدای مسیحیت توجیه خود را از دست داده است- از هم اکنون اولین سایه‌های خود را بر سر اروپا می‌گستراند» (نیچه، ۱۳۷۷: ۳۰۹).

این سایه گسترده بر اروپا، همان شیخ سرگردان اندیشه مادی گرایی است که سال‌ها بعد کارل مارکس، فرید ریش انگلس و سپس مارتین هایدگر و سارتر به‌عنوان یک مسأله مهم و تأثیرگذار در تغییر ساختارهای بنیادی اروپا از آن سخن به میان آوردند و در دوره‌های بعد سایه آن بر سر ادبیات سایر کشورهای در حال توسعه و متأثر از غرب افکنده شد: «شبحی در حال تسخیر اروپاست. شبح کمونیسم. شیخ دارد نزدیک می‌گردد. روحی که دارد مادیت می‌یابد، انقلابی کمونیستی در حال آغاز شدن است که به شیوه‌ای قهرآمیز مبانی اقتصادی، حکومت‌ها و هستی فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری جهان را فرو خواهد ریخت» (لاوین، ۱۳۸۴: ۳۵۸). امید و دل بستن به این انقلاب بزرگ کمونیسم بود که سال‌ها ذهن و زبان روشنفکران و شاعران مدرن ادبیات ما را به خود جذب کرده بود.

تأثیرپذیری از این نظریه بیشتر به شکل طرح «خدای نوین»، کم رنگ نشان دادن وجود خدای حقیقی، خلق «خدای دیگرگونه»، ایجاد حس نفرت و بدبینی نسبت به خدا و... در بافت‌های شاعرانه نمود یافته است. نمونه‌هایی از تأثیرپذیری در اشعار شاعران ارائه می‌شود با این توضیح که حجم قابل توجه این گونه موارد در دیدگاه‌ها و اشعار این شاعران قابل نقد و بررسی است:

۱ - ۱ - شاملو و تأثیرپذیری از نظریه نیچه

شاملو در طرح خدای دیگرگونه و نوین این گونه سروده است:

«من بی‌نوا بندگی سر به راه نبودم / و راه بهشت مینوی من / بز رو طوع و خاکساری / نبود: / مرا دیگرگونه خدایی می‌بایست / شایسته‌ی آفرینه ئی / که نواله‌ی ناگزیر را / گردن / کج نمی‌کند / و خدایی دیگرگونه / آفریدم» (۱۳۸۷: ۷۲۹).

گاه شدت تأثیرپذیری به اندازه‌ای است که نفرت و انزجار نسبت به خدای واقعی به شکل طعنه و کنایه‌ای جسارت آمیز نشان داده شده است: «من از خداوندی که درهای بهشت‌اش را بر شما خواهد گشود، به لعنتی ابدی دل خوش ترم / هم نشینی با پرهیزکاران و هم بستری با

دختران دست ناخورده، در بهشتی آن چنان، ارزانی شما باد!» (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۰۷). گاه نیز در چگونگی پیوند انسان با خدا و باور ناستوار خود، انسان را خاک ناچیز و خدا را پوک می‌داند: «در مفصل [پیوند] انسان و خدا / آری / در مفصل خاک و پوک ام کومه یی نا استوار هست» (شاملو، ۱۳۸۷: ۶۹۵). در شکل رمز، وجود خدا را در برابر انسان، خالی و پوک دانسته است. شاملو در فرازی دیگر نیز این گونه تأثیرپذیری خود را نشان داده است:

«مرا اما انسان آفریدی: ذره‌ی بی‌شکوهی/ گدای پشم و پشک جانوران/ تا تو را به خواری تسبیح گوید/ از وحشت قهرت بر خود بلرزد/ بیگانه از خود چنگ در تو زند/ تا تو کل باشی/ مرا انسان آفریدی/ شرمسار هرلغزش ناگزیر تنش/ سرگردان عرصات دوزخ و سرنگون چاهسارهای عفن/ یا خشنود گردن نهادن به غلامی تو/... پس هرگزت دوست نخواهد بود که پیمان به آخر برد/... بر خود مبال که اشرف آفریدگان تو ام من/ با من خدای را / شکوهی مقدر نیست» (شاملو، ۱۳۸۷: ۱۰۳۰ - ۱۰۲۸).

۲-۱ - اخوان و تأثیرپذیری از نظریه نیچه

در اشعار اخوان ثالث نیز نمونه‌هایی از تأثیرپذیری بازتاب یافته است: خدای ساده لوحان را نماز و روزه بفریبد و لیکن من برای خود خدای دیگری دارم (۱۳۹۵: ۸۰۱).

برخیزم و طرح دیگر اندازم	بنیاد سپهر را بر اندازم
با قاضی لامکان به گستاخی	بستیزم و خویش را در اندازم
چندان که به کام خود رسم طرحی	پاکیزه و نغز و نو بر اندازم

(۱۳۹۵: ۱۱۲ - ۱۱۰)

شعر «گزارش» از کتاب «زمستان» اخوان، یکی دیگر از نمونه‌های تأثیرپذیری از نظریه نیچه است چنان که پژوهشگری نیز به این موضوع اشاره دارد: «شاملو و اخوان... گیرم صریح‌ترین رویارویی را با الاهیات را نیز در شعر خود عرضه کرده باشند (برای نمونه، گزارش از اخوان ثالث) (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۶۹). اخوان در این شعر، ابتدا کینه خود را از خدا و اوضاع نا به سامان مورد نظر خود را به تصویر می‌کشد و سپس با ایجاد شک و تردید نسبت به وجود خداوند، تردید در زنده بودن خدا را نیز مورد سؤال قرار می‌دهد: «مگر پشت این پرده آبگون/ تو

ننشسته‌ای بر سریر سپهر/ به دست اندرت رشته چند و چون؟... تو گر مرده‌ای جانشین تو کیست؟/ که پرسد؟ که جوید؟/ که فرمان دهد؟» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: صص ۳۷۵ - ۳۷۴). همچنین در این مورد: «خدایی را، گرچه به انکار/ انکار/ با خویشتن بدین سوی و آن سوی می‌کشیدیم اما اکنون بهشت و دوزخ در ما مرده ست/ زیرا که خدایان ما/ چون اشک‌های بدرقه کنندگان/ برگورهامان خشکیدند و پیش‌تر نتوانستند آمد» (اخوان، ۱۳۹۵: ۵۲۹ - ۵۲۶). تأثیرپذیری اخوان در شعر «مرداب» نیز که شرح حالی از تباهی عمر خویش را می‌سراید و از ناکامی نفسانیات خود شکوه سر می‌دهد در شکل تحقیر و کنایه نسبت به خدا و کم رنگ نشان دادن وجود حقیقی آن نمود یافته است: «بی تپش، و آرام/ مرده یا در خواب مردابی ست/ و آنچه در وی هیچ نتوان دید/ قلّه پستان موجی، ناف گردابی ست/ شطی از دشنام/ زی خدا و جمله پیغام آورانیش، هر که و ز هر جای/ بسته گوناگون پل پیغام» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۴۸۹).

۳- ۱ - فروغ و تأثیرپذیری از نظریه نیچه

نخستین نمونه تأثیرپذیری فروغ از نظریه نیچه در کتاب «عصیان» (۱۳۳۷) نمود یافته است: «فروغ فرخزاد پس از عصیان‌های گونه‌گون خود این بار بر خدا شوریده است. اما عصیان فرخزاد عصیان تازه‌ای نیست. بر جبر طبیعت و قهر خداوند طغیان کردن، از اینکه بدون خواست و اراده خود به وجود آمده‌ایم به خشم آمدن، و بر بی‌سرانجامی هستی حسرت فیلسوفانه خوردن، به اندازه عمر قدیم‌ترین مذہب‌ها کهنه است.... عصیان فرخ زاد عصیان بشری و آزادمنشانه ایست، تلاشی است شاعرانه برای برای آزاد ساختن بردگانی که اسیر افسون اعتقادند، همه رنج‌های این جهان را به امید سعادت موهوم آن جهان متحمل می‌گردند» (پرهام، ۱۳۳۷: ۱۷۹).

فروغ بر همین پایه از تأثیرپذیری می‌گوید: «ای خدا، ای خنده مرموز مرگ آلود/ من تو را کافر، تو را منکر، تو را عاصی/ کوری چشم تو این شیطان خدای من» (۱۳۶۸: ۲۲۲). هم چنین در این مورد: «خورشید مرده بود و هیچ کس نمی‌دانست/ که نام آن کبوتر غمگین کز قلب‌ها گریخته، ایمان است» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۴۱). خورشید در نظریه نیچه، مظهری از خداوند است: «من هم اینک به شما خواهیم گفت خدا کجا رفته است. من و شما، یعنی ما، او را کشتیم. وقتی پیوند میان زمین و خورشید را گسستیم چه کردیم» (نیچه، ۱۳۷۷: ۱۹۲). فروغ با آگاهی خود و پیوند دادن اندیشه مادی گرایانه به آن، گویی آن را پذیرفته است. در مرتبه‌ای دیگر نیز با الهام از همان نظر نیچه است که در حالت تحقیر و طعن به خداوند تصویری از مرگ خدا را نشان می‌دهد: می‌توان در گور مجهولی خدا را دید» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۱۹) چنان که باز تأکید

دارد: «نجات دهنده در گور خفته است/ و خاک، خاک پذیرنده / اشارت‌یست به آرامش» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۹۶).

۲ - نظریه اصالت انسان

در قرن بیستم، ژان پل سارتر، در آثار خود، نظریه نیچه را با هدف اصالت دادن انسان به جای خدا، مورد تأکید قرار داد. سارتر از تأثیرگذارترین فیلسوفان مکتب اگزیستانسیالیسم شاخه مادی‌گرا است که به اصالت انسان تأکید دارد: «بشر نخست هیچ نیست؛ سپس چیزی می‌شود، یعنی چنین و چنان می‌گردد و چنان می‌شود که خوشتن را آنچنان می‌سازد؛ بدین گونه، طبیعت بشری (طبیعت کلی بشری) وجود ندارد؛ زیرا واجب الوجودی نیست تا [ماهیت از پیش طراحی شده بشری] را در ذهن خود بپرورد» (سارتر، ۱۳۹۱: ۲۸). علاوه بر این، سارتر، در نمایش نامه مشهور خود به نام شیطان و خدا تقابل و تضاد دیالکتیکی خاصی بر محور نفی خدا، متافیزیک، آخرت، بی‌خاصیت دانستن باورهای دینی و اصالت انسان ایجاد کرد و سرانجام نیز اندیشه «خدامحوری» را مقهور خصلت «شیطان صفتی» دانست.

«گوتز» قهرمان اصلی نمایش نامه، در فرایند اول، نماد شیطان مجسم، می‌خواهد به تکامل یزدان مطلق و مسیح مجسم برسد ولی به سبب آیین مسیحیت و اعمال کشیشان، از این مرحله شکست می‌خورد. نسبت به دین و خدا، بی‌اعتقاد می‌شود و می‌گوید: «فقط من بودم... به آسمان پیام می‌فرستادم، اما جوابی نمی‌آمد. آسمان حتی از نام من هم بی‌خبر است... خدا مرا نمی‌بیند، خدا صدای مرا نمی‌شنود، خدا مرا نمی‌شناسد. این خلأ را که بالای سرماست می‌بینی؟ این خداست. این حفره را توی زمین می‌بینی؟ این هم خداست، سکوت، خداست، نیستی، خداست، خدا، تنهایی انسان است. فقط من وجود داشتم» (سارتر، ۱۳۵۱: ۲۵۸).

گوتز در پایان خطاب به هاینریش، کشیش کلیسا، اعتراف می‌کند که: «خدا وجود ندارد... من، تو و خودم را نجات دادم. دیگر دوزخ نیست. هیچ چیز جز زمین نیست» (سارتر، ۱۳۵۱: ۲۵۸). او پس از اعلام خبر، انسان را تنها موجود صاحب اختیار تمام جهان دانسته است: «فقط من بودم. کشیش حق با توست... من به تنهایی تصمیم به بدی گرفتم؛ من به تنهایی خوبی را اختراع کردم، منم که امروز خودم را متهم می‌کنم، تنها منم که می‌توانم خودم را تبرئه کنم؛ من، انسان. اگر خدا هست، انسان عدم است؛ و اگر انسان هست» (سارتر، ۱۳۵۸: ۲۵۸).

ساختار نظام فکری اصالت انسان، هم ذات‌پنداری انسان با خداوند متعال است که در مکاتب فلسفی مادی‌گرا به صورت حذف خدای واحد و جایگزین کردن انسان به جای آن بوده است.

ریشه‌های این تفکر علاوه بر این که به نوع رابطه انسان با وجودی برتر در اسطوره‌های ملل می‌رسد محصول کج تابی‌های اندیشه و ذهن نکته سنج انسان امروزی نیز می‌تواند باشد. مرتبه انسان در اندیشه شاعران متأثر از فرهنگ و فلسفه غرب، گونه‌ای خاص از تفکرات جدید دگراندیشی به همراه دارد و به صورت «درک حضور دیگری» در کنار و یا در برابر خداوند به آن توجه شده است: «بخش پیشرو ادبیات ما، به ویژه از دوره نیما و هدایت، پیام آور ارزش‌های نو در جهت جذب آدمی است. این ادبیات از یک سو با تصویر و توصیف مشخصه‌های دیرینه نفی و از سوی دیگر با طرح و گسترش چشم‌اندازهای جذب راه میان درماندگی شخصیت را به سوی تعالی شخصیت می‌پیماید. تجربه نویسندگان و شاعران و هنرمندان جهان بر این واقعیت امیدوارکننده تأکید دارد که هنر و ادبیات، عرصه‌های اصلی و شایسته جذب انسان، و برقراری رابطه بی‌واسطه میان انسان با انسان است. عشق به آدمی سراسر ادبیات جهان را سرشار کرده است و چه کسانی سزاوارتر از شاعران که پیشروان این جذب باشند، و سلطه بیمارگونه نفی دیگری را برتانبند» (مختاری، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

تأثیر این اندیشه در بین این شاعران، به اندازه‌ای است که انسان مرتبه‌ای خدایی پیدا می‌کند و برخلاف آن حکم وحیانی: «روح الهی در انسان دمیده شده است» (حجر/ ۲۹) و جوهره حیات انسان در پیوند با روح الهی به تکامل می‌رسد، دیگر فقط انسان است که در مرکز باورهای اعتقادی قرار می‌گیرد و همه چیز حول محور او می‌چرخد.

۲- ۱ - شاملو و تأثیرپذیری از نظریه سارتر

بارزترین نمود انسان محوری و تأکید بر اصالت انسان، از میان شاعران نیمایی، در اشعار شاملو بازتاب یافته است. آبشخور اصلی اندیشه شاملو در این موضوع، بیشتر مکاتب اومانیسم و اگزیستانسیالیسم است. می‌توان دانست که نگاه شاملو به انسان و اصالت دادن به وی از سر آگاهی و باوری پایدار بوده است. باور وی تا حدی است که از گفتن نام انسان شکفته می‌شود و مانند آفتاب‌گردانی که بر مدار خورشید می‌گردد فریاد وی نیز حول محور انسان می‌چرخد:

«دریغا انسان که با درد قرون‌اش خو کرده بود/ با لرزشی هیجانی/ چنان کبوتری که جفت‌اش را آواز می‌دهد/ نام انسان را فریاد می‌کردیم/ و شکفته می‌شدیم/ چنان چون آفتاب -گردانی/ که آفتاب را/ با دهان شکفتن/ فریاد می‌کند» (۱۳۸۷: ۵۲۶). هم چنین دیدگاه خداگونه‌ی انسان بر مدار اصالت وی در سروده‌های زیر نیز از شاملو قابل دریافت است که با تأکید و تصدیق، آن را بیان کرده است: «انسان، خداست/ حرف من این است/ گر کفر یا حقیقت محض است این

سخن/ انسان خداست/ آری، این است حرف من» (۱۳۸۷: ۴۲۸). و هم چنین: «خدایان از میانه برخاسته بودند و دیگر/ نام انسان بود» (شاملو، ۱۳۸۷: ۵۲۶).

در شعر زیر نیز، شاملو تصویری از انسان مدرن ارائه داده است که با تکیه بر نیروی عقل، علم و خرد جمعی، خدا را از مرتبه و قداست متعالی به زیر آورده و خود راه و رسم حیات اجتماعی را یافته است: «انسان... شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را به بند کشید و زندان‌ها را / در هم شکست! کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را / نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد» (شاملو، ۱۳۸۷: ۲۷۲).

سروده‌هایی دیگر نیز مانند: «در آستانه»، «آشتی»، «باغ آینه»، «و تباهی آغاز یافت»، «آغاز» و... از شاملو متأثر از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی بر محور پوچ گرایی و اصالت یافتن انسان به جای خداوند متعال است.

۲-۲ - اخوان و تأثیرپذیری از نظریه سارتر

اثرگذاری اصالت انسان بر محور فلسفه اگزیستانسیالیسم در اندیشه‌های شاعرانه اخوان ثالث قابل دریافت است. اخوان نیز در پی انسان مدرن و اصالت دادن به وی است و با صراحت می‌گوید: «امروز فقط انسان مطرح است». با این دیدگاه، انسان را در مرکز جهان‌بینی خود قرار می‌دهد. نقطه اتکاء جهان و زندگی معاصر را فقط در مادیات خاکی و انسان می‌داند. در اعتقاد او: «آنچه مهم است اتکا به زمین و انسان است و ریشه داشتن در خاک. خاک، خاک انسانی، والسلام» (کاخ، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

نکته شگفت در دیدگاه اخوان نسبت به اصالت دادن به انسان مدرن این است که وی آن را به انسان‌های پاک و مقدس باستانی پیوند می‌دهد و ظاهراً اعتقاد دارد که ریشه‌های اصالت انسان، در فرهنگ ایرانیان، به دوران باستان می‌رسد و از آن زمان تا امروز، فقط انسان مطرح بوده است: «من زرتشت و مزدک را در دل و دنیای خویش آشتی دادم. گرد هم آوردم با پند و پیغام‌هایی که از بودا و مانی گرفتم... این هاست آنچه مقدس و شریف است. این هاست آنچه ارزش به زندگی می‌دهد، ارجمند و عزیز است... امروز فقط انسان مطرح است... پس زنده باد زرتشت، مزدک، بودا، مانی» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۷۱۷-۷۱۶).

هم چنین به نشانه برتر دانستن انسان عصر جدید نسبت به خداوند متعال:

نه تنها از من و ما و شما به/ من انسان دیده‌ام گاه از خدا به (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۱۲۹۸).

داریوش آشوری نیز در تحلیلی بر چگونگی وجود ماهیت انسان و جایگزین کردن آن به جای «حق» در نظر اخوان می‌نویسد: «آنچه امروز «حق» است همین «انسان» است که در دنیای امروز معیار حقیقت است. این همان اصالت بشر (اومانیزم) غربی است» (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۶). نمونه‌های دیگری از تأثیرپذیری اخوان در موضوع فلسفه اگزیستانسیالیسم، پوچ گرایی و اصالت انسان را در شعرهای: «کتیبه»، «نماز»، «چاووشی»، «زمستان»، «باغ من» و... می‌توان دریافت کرد.

۳-۲ - فروغ فرخزاد و تأثیرپذیری از نظریه سارتر

فروغ فرخزاد نیز به پایداری اندیشه اصالت انسان برخاسته است. وی انسان را آخرین مذهب شگفت در تقدیر جهان‌بینی جدید دیده است و آن را معشوق خود می‌داند که در قلب خود پنهان کرده است: «معشوق من / انسان ساده ایست... چون آخرین نشانه یک مذهب شگفت / در لابه لای بوته پستانهایم / پنهان نموده ام» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۲۷).

فروغ در شعر تولدی دیگر که تمام هستی گذشته خود را تاریک و سیاه معرفی کرده است با تولدی دیگر خود را به افق جدید شکفتن و روئیدن در جهان‌بینی جدیدی می‌بیند؛ از پوسته باورهای سنتی خویش بیرون می‌آید و با تفکری تأثیرپذیرفته از مادی گرایانه در شعر، اصالت مخاطب که خطاب عام انسانی دارد به درخت، آب و آتش پیوند می‌زند زیرا که این مظاهر طبیعت هرکدام رمزی از سرسبزی رویش، طراوت جاودانه شدن حیات و عشق به ادامه یک هستی روشن بازتاب می‌دهند: «همه هستی من آیه تاریکی است / که تو را در خود تکرارکنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد / من در این آیه تو را آه کشیدم، آه / من در این آیه تو را / به درخت و آب و آتش پیوند زدم» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۲۷۳). آیه در این شعر می‌تواند رمزی از باورهای دینی جاری در خانواده و جامعه‌ای باشد که در نظر فروغ تاریکی بوده است و شاعر از میان آن همه تاریکی آرزوی پیوستن به اصالت انسانی داشته است که خطاب به مخاطب (تو) آن را بازتاب داده است.

جالب است که فروغ در مصاحبه‌ای نیز با صراحت می‌گوید که: «ابدیت به نظر من عبارت از تداوم انسان است در گیاه، گل و حیوان» (اسماعیلی، ۱۳۸۱: ۱۱۰).

با تأثیرپذیری از مکتب اصالت انسان، در شعر نیمایی، دیگر انسان، بی‌توجه به کمال قرب الهی است. اهل راز و نیاز و مناجات نیست و حتی این را موجب وهن خود می‌داند. خود را فقط در حصار تنگ تقدیرات الهی نمی‌بیند و غایت تلاش او این است که خود را به آزادی و اختیار

کامل برساند. می‌خواهد هویت مستقل پیدا کند و خود را به رسمیت بشناساند. انسان‌ها به جای رابطه انسان با خدا به دنبال برقراری رابطه‌ای جدید و آزاد انسان با انسان هستند.

۳ - نظریه افیون بودن دین

کارل هاینریش مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م) فیلسوف مشهور و جامعه شناس آلمانی، نظریه معروف «دین افیون توده هاست» را در کتاب نقد فلسفه حق هگل مطرح ساخته است: «این انسان است که مذهب را می‌آفریند و مذهب نیست که انسان را می‌آفریند... مذهب، آهِ شکسته در گلوئ محرومان رنج‌دیده و ریشخند دنیای سنگ‌دلی است که زائیده روح بی‌جان شرایط اجتماعی می‌باشد؛ دین افیون توده‌هاست» (مارکس، ۱۴۰۰: ۷۳).

این نظریه بخش مهمی از ساختار فلسفه مارکس را تشکیل می‌دهد: «دین به‌عنوان افیون اجتماعی، نقش و کارکردش تخفیف ظرفیت‌های انقلابی و پرخاشگرانه گروه‌های فرودست جامعه، پدید آوردن صورت کاذبی از انسجام اجتماعی در غیاب پیوندهای مشترک میان طبقات و اقشار مختلف مردم و بالاخره مشروعیت بخشی به نظام حاکم است. کارل مارکس و همفکرش برای دین و باور دینی هیچ اصالت و اعتبار بالاستقلال قائل نبودند و آن را در چارچوب مناسبات طبقاتی، همچون یک پدیده تبعی، درجه دوم و روبنایی تبیین می‌کردند» (شجاعی زند، ۱۳۸۰: ۵۰).

در حوزه ادبیات نیز فهم دین و کشف حقیقت در نظر تعدادی از شاعران نوگرا، صورت و ماهیتی جدا از مبانی سنتی پیدا کرد. ساختار دین و شکل سنتی آن به هیچ وجه در کانون مرکزی شعر و اندیشه شاعران نوپرداز قرار نگرفت. فقط می‌توان گفت که نوعی کثرت گرایی و تنوع‌پذیری به شکل پلورالیسم فرهنگی در گرایش به دین و یافتن حقیقت دینی در ذهن و زبان تعدادی از آنان ایجاد شده بود. این شعر سپهری راه به همین اندیشه دارد: «قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات و زبر پوشم اوستا، می‌بینم خواب: بودایی در نیلوفر آب/ هر جا گل‌های نیایش رست، من چیدم، دسته گلی دارم. (سپهری، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

ترجمه و انتشار کتاب مارکس و مارکسیسم و نقدهایی که بر آن صورت گرفت نیز منبعی برای گرایش به تأثیرپذیری از آن شد. این کتاب که بازتاب دهنده نظریات کسانی مانند ولادیمیر لنین بود مدت‌ها کعبه آمال تعدادی از شاعران نوگرا قرار داشت. لنین در سال ۱۹۰۹ م. با صراحت اعلام کرده بود: «بایستی دین را براندازیم. این الفبای هر نوع مادی گرایی و لذا الفبای مارکس می‌باشد» (پیتز، ۱۳۵۰: ۲۸۴). فراوانی چنین داده‌های فلسفی - اجتماعی و تسری آن به شعر نو، سبب تأثیرپذیری و نوعی جبهه‌گیری در برابر شریعت گردید.

۱-۳- شاملو و تأثیرپذیری از نظریه مارکس

شاملو در راستای قداست زدایی از حقیقت دین‌های آسمانی می‌گوید: «و ما به ناگزیر باید مردمی باشیم که جز به حقیقت سر فرو نیاریم و جز برای آنچه حقیقی و منطقی است، تقدسی قائل نشویم حتا اگر از آسمان نازل شده باشد» (شهرجردی، ۱۳۸۷: ۴۰۴). وی هم چنین این گونه حکم صادر کرده است: «حرف آخر را بزنم، شما [مخاطبین سخنرانی] حق ندارید به هیچ یک از احکام و آیه‌هایی که از گذشته به امروز رسیده و چشم بسته آن را پذیرفته‌اید، ایمان داشته باشید» (شهرجردی، ۱۳۸۷: ۴۰۴).

چنین دیدگاهی البته متأثر از فلسفه‌ای مادی گرایانه در راستای دین ستیزی است. فیلسوفی مانند سارتر نیز چنین بیانی دارد: «اگزیستانسیالیسم عقیده ندارد که ممکن است بشر آیه‌ای ازلی در روی زمین بیابد که او را راهبر شود؛ به عقیده ما، بشر شخصاً و به دلخواه خود، آیه‌ها را کشف و تعبیر می‌کند» (سارتر، ۱۳۹۱: ۴۱).

شاملو در شعر نیز دیدگاه‌های منفی خود نسبت به دین‌های الهی نشان داده است که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود: «در ظلماتی که شیطان و خدا جلوه‌ی یک سان دارند/ دیگر آن فریاد عبث را مکرر نمی‌کنم/ مسلک‌ها به جز بهانه‌ی دعوایی نیست/ بر سر کرسی اقتداری/ و انسان/ دروغا که با درد قرون‌اش خو کرده است» (۱۳۸۷: ۵۲۶).

از نمونه‌های دیگر تأثیرپذیری شاملو و با هدف دین ستیزی، در شعر «تنها» مشاهده می‌شود. در این شعر، مردم دینی و باورهای اعتقادی‌شان به باد تمسخر، تحقیر و حماقت قرار گرفته‌اند. در این جا نیز شاملو، آشکارا بیان می‌کند که پیوند خود را با مردم دینی بریده است و از پیوند دین با مردم نیز نفرت دارد: «گوش کنید ای شمایان، در منظری که به تماشا نشسته‌اید / و در شماره، حماقت‌هایتان از گناهان نکرده‌ی من افزون‌تر است! / با شما هرگز مرا پیوندی نبوده است. / بهشت شما در آرزوی به بر کشیدن من، در تب دوزخی انتظاری بی‌انجام/ خاکستر خواهد شد، تا آتشی آن‌چنان به دوزخ خوف‌انگیزتان ارمغان برم که از تف آن، دوزخیان مسکین، آتش پیرامون‌شان را چو نوشابه‌ئی گوارا سر کشند/ چرا که من از هر چه با شماست، از هر آنچه پیوندی با شما داشته است، نفرت می‌کنم» (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۰۷ - ۳۰۵).

شاملو در فرازی دیگر نیز با خشم و ستیزی پرخاشگرانه، پیروان دین را مورد لعن قرار می‌دهد. آن‌ها را مقلدان اندیشه‌های دینی ناشاد می‌خواند. دین را متهم می‌کند به تاریکی، سکوت، اشباح و تنهایی‌ها. آن را عامل بدبختی و شکل‌گیری طبقات خاکستر نشین معرفی می‌کند؛ وی اذعان

دارد که راه تازه‌ای - که غیر دینی است - برای خود برگزیده است. در توصیف این راه تازه، ادعا دارد که سراینده خورشید شده است و مدار اصلی شعرش، حول محور بیچارگان و خاکستر نشینان می‌چرخد. سعی می‌کند آن‌ها را به خاک - مجازاً دنیای مادی گرایانه - امیدوار نشان دهد و ارتباط و امید آن‌ها را از آسمان - مجازاً خدا، وحی و دین الهی - قطع کند: «آه! لعنت بر شما، دیر آمده‌گان از یاد رفته: تاریکی‌ها و سکوت! اشباح و تنهایی‌ها! گرایش‌های پلید اندیشه‌های ناشاد! من به تالار زنده گی خویش دریچه یی تازه نهاده‌ام/... دیرگاهی ست من سراینده‌ی خورشیدم/ و شعرم را بر مدار مغموم شهاب‌های سرگردانی نوشته‌ام که از عطش نور شدن خاکستر شده‌اند. / من برای روسپیان و برهنه‌گان می‌نویسم/ برای مسلولین/ و خاکستر نشینان/ برای آن‌ها که بر خاک سرد/ امیدوارند/ و برای آنان که دیگر به آسمان/ امید ندارند» (شاملو، ۱۳۸۷: ۲۴۸). به راستی که در این فراز از شعر، جز یأس و ناامیدی از دین و وحی آسمانی چه چیزی را به مردم یاد می‌دهد؟

۲-۳ - فروغ فرخزاد و تأثیرپذیری از نظریه مارکس

تأثیرپذیری فروغ از نظریه مارکس در هر دو دوره زندگی و شاعرانه وی با شدت و ضعف‌هایی وجود دارد. فروغ نیز مانند شاملو به سبب تجربه دیدار از غرب و دیدن مظاهر تمدن آن و آشنایی با نظریات فلاسفه آن جا، علاوه بر این که علیه خدا عصیان می‌ورزد پیامبران الهی و دین را نیز مورد هجمه قرار می‌دهد. وی تحت تأثیر شرایط روز و با مقایسه رفاه و سبک زندگی، نظام اجتماعی، حقوقی انسان و بویژه ظواهر زنان غربی در مقایسه با وضعیت اسف بار جامعه خود، محرومیت و عقب افتادگی‌های انسانی و حقوقی را به دین نسبت می‌دهد: «نان، نیروی شگفت رسالت را/ مغلوب کرده بود/ پیغمبران گرسنه و مفلوک/ از وعده گاه‌های الهی گریختند» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۳۳۸). و هم چنین: «پیغمبران رسالت ویرانی را/ با خود به قرن ما آوردند/ این انفجارهای پیاپی/ و ابرهای مسموم/ آیا طنین آیه‌های مقدس هستند؟» (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۴۲۰).

فروغ نمونه‌هایی دیگر از این دست توهین و تحقیر دارد. تلاش دارد ایمان و باور دینی مردم را نسبت به دین و پیام‌های آسمانی و وحیانی آن‌ها کم رنگ سازد. به صورت تلویحی پیام آسمانی را دروغ می‌خواند: «وقتی در آسمان، دروغ وزیدن می‌گیرد / دیگر چگونه می‌شود به آیه‌های رسولان سر شکسته پناه آورد؟» (۱۳۶۸: ۳۹۹). دروغ وزیدن در آسمان چه مفهومی دارد؟ چرا آن را به رسولان الهی پیوند داده است؟ نسبت آن با آیه‌ها در چیست؟ آیا جز این است که فروغ، در پی القای این اندیشه است که رسالت پیامبران و دروغ بودن آیه‌های وحیانی را به تصویر بکشد؟

۳-۳ - تأثیرپذیری اخوان از نظریه مارکس

حوزه تفکرات دینی در اندیشه و آثار اخوان به سبب تناقض‌های فراوان، بسیار نابسامان و مغشوش است. وی که در تعداد محدودی از شعرهای سنتی خود و در همان اوایل شاعری باور و اعتقاد خود را به آموزه‌های اعتقادی و معرفتی دین اسلام با ستایش خدا (ر. ک. اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۱۴۵۶) و توجه به قرآن و... نشان می‌دهد در چرخشی شگفت، از منظر تاریخ باستان و انسان محوری دست در گودال عمیق تاریخ فرو می‌برد و به باور خود، صدف «مزدت» را به صورت یک دین ترکیبی از آئین مزدک و زرتشت بیرون می‌آورد تا راهی نو به نسل نوین معرفی نماید: «من زرتشت و مزدک را در دل و دنیای خویش آشتی دادم. گرد هم آوردم با پند و پیغامهایی که از بودا و مانی گرفتم» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۷۱۶).

اخوان برای منفی نشان دادن نفوذ دین جدید که در باور وی، زندگی و تمام مقدسات ارزشمند آن را از بین برده است با نگاهی باستان شناسانه و رؤیایگونه چنین می‌سراید: «ما مقدس آتشی بودیم و آب زندگی در ما/ آتشی با شعله‌های آبی زیبا/... چشمه بس پاکی روشن/ هم فروغ و فرّ دیرین را فروزنده / هم چراغ شب زدای معبر فردا / ما مقدس آتشی بودیم، بر ما آب پاشیدند/ آبهای شومی و تاریکی و بیداد/خاست فریادی، و دردآلوده فریادی/ من همان فریادم، آن فریاد غم بنیاد/ هرچه بود و هرچه هست و هرچه خواهد بود/ من نخواهم برد این از یاد/ کاتشی بودیم بر ما آب پاشیدند» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۳۹۲).

اخوان از افسانه بودن دین و معجزات آن نیز سخن گفته است. در این فضا تلاش دارد تا ناکارآمدی دین را در عرصه اجتماع نشان دهد و پوچی اعتقاد به معجزات دین را در مقابل نیروهای طبیعت به تصویر بکشد: «و مایا [مادر] هرگز آیا هیچ معجز روی خواهد داد/ به آیینی که در افسانه‌های دین شنیدستم؟ هرگز آیا می‌تواند بود/ که بر ایشان بسوزد آسمان را دل... و مایا گفت با تکرار... هرگز هیچ» (۱۳۹۵: ۸۷۳). این اندیشه و تصور اخوان از دین چقدر نزدیک است به این‌بخش از سخن دین ستیزی لنبن که می‌گوید: «باید پوچی اعتقادات دینی را که در گذشته زائیده انقیاد انسان‌ها در مقابل نیروهای طبیعت تعدی اجتماعی و همچنین عدم شناخت علل حقیقی پدیده‌های طبیعی و اجتماعی بود با بردباری توضیح داد» (پیتر، ۱۳۵۸: ۳۲۲).

و این که اخوان در یک نتیجه‌گیری شخصی اذعان دارد: «همه خبرها دروغ بود/ و همه آیاتی که از پیامبران بی‌شمار شنیده بودیم/ بسان گام‌های بدرقه کنندگان تابوت/ از لب گور پیشتر آمدن نتوانستند/ باری از این گونه بود/ فرجام همه گناهان و بی‌گناهی/ نه پیشوازی بود و خوشامدی، نه چون و چرا بود/ و نه حتی بیداری که بپرسد کیست؟/ زیرا که اینجا سر دستان

سکوت است/ هنگامی که می‌پنداشتیم هستیم/ خدایی را، گرچه به انکار/ انگار/ با خویشتن به این سوی و آن سوی می‌کشیدیم/ اما اکنون بهشت و دوزخ در ما مرده است/ زیرا خدایان ما/ چون اشک‌های بدرقه‌کنندگان/ بر گورهامان خشکیدند و پیشتر نتوانستند آمد» (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ۵۲۶).

۴ - شیوه‌های تأثیرپذیری از نظریه‌ها

شکل تأثیرپذیری این شاعران، بیشتر به دو صورت در آثارشان نمود یافته است. شکل اول، به صورت تصویرسازی‌های زبانی و شعری در قالب مفردات، ترکیبات، جمله‌واره‌های واژگانی و توصیفی ظاهر شده‌اند. این شیوه پیش از این نیز در نوشته‌های نیچه، کامو، سارتر و... مورد توجه بوده است. در زبان، واژگان، ترکیبات و نوع به کارگیری آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. این شاعران که هرکدام به نوعی اصالت زبان در شعرشان محقق شده است با انتخاب دقیق واژه‌ها و دیگر مفردات زبان، شکل و معماری شعر به گونه‌ای عمق می‌بخشند و تصویر آفرینی می‌کنند که محمل قابل اعتمادی برای اندیشه و محتوای شعر باشد.

در شعرهای «مفهوم‌گرا» و «اندیشه‌مدار» این شاعران، زبان، ابزاری مهم برای انتقال پیام‌های هدف دار قرار گرفته است. این نکته اساسی نیز قابل توجه است که چون زبان در شعر و اندیشه آنان، اصالت یافته و به حد نصابی ارکان اصلی خود رسیده است هر چهار رکن آن؛ ایجاد ارتباط، محمل اندیشه بودن، حدیث نفس واقع گشتن و ایجاد زیبایی و تصویرآفرینی‌های هنری (ر. ک، نجفی، ۱۳۹۵: ۶۷) به صورت کامل و رسا در مفاهیم بندهایی که نشان از تأثیرپذیری دارند قابل دریافت است.

هرچند که در زبان شعر، واژه‌ها همان مصداق جهان واقع را ندارند ولی اهمیت این ارکان زبان، تا اندازه‌ای است که واژگان، ترکیبات، اصطلاحات و... هرکدام به تنهایی صورت واقعی مفهوم و محتوای شعر را به ظهور رسانده‌اند. این نوع کارکرد زبانی نیز می‌تواند بر اساس این نظر سارتر باشد: «شاعران از جمله کسانی هستند که تن به استعمال زبان نمی‌دهند، یعنی نمی‌خواهند آن را چون وسیله به کار برند. حقیقت آن است که شاعر، یک باره از زبان به عنوان ابزار، دوری جسته و برای بار اول و آخر، راه و رسم شاعرانه اختیار کرده است. یعنی راه و رسمی که کلمات را چون شیء تلقی می‌کند، نه چون نشانه» (سارتر، ۱۳۵۶: ۱۶).

در ادامه این نوشتار، نمونه‌هایی متعدد از این گونه ترکیبات، واژگان و اصطلاحات زبانی در شعر آورده می‌شود تا میزان بیشتر تأثیرپذیری نشان داده شود:

۱- ۴- وصف‌های تصویری از شاملو

«سیاه‌ترین آیه‌ها» (۱۳۸۷: ۱۴۸)، «ظلمت‌آبادِ بهشتِ گندتان» (۱۳۸۷: ۱۵۵)، «فردوسی ظلم‌آیین» (۱۳۸۷: ۱۵۵)، «انسان رب النوع همه‌ی خداهاست» (۱۳۸۷: ۲۱۹)، «خدایان نجاتم نمی‌دادند» (۱۳۸۷: ۲۳۱)، «انسان شیطانی که خدا را به زیر آورد» (۱۳۸۷: ۲۷۲)، «میان آن همه خدایان که تحقیر کرده‌ام» (۱۳۸۷: ۲۸۳)، «خدایی در زنجیر» (۱۳۸۷: ۲۹۰)، «پیام آوران خدایی جلاد و جبرکار» (۱۳۸۷: ۳۰۳)، «در این آسمان محصور ستاره‌ی بی‌جلوه نخواهد کرد و خدایان بیگانه شما را هرگز به پناه خود پذیره نخواهند آمد» (۱۳۸۷: ۳۰۴)، «من همه‌ی خدایان را لعنت کرده‌ام/ هم چنان که مرا خدایان». (۱۳۸۷: ۳۷۶)، «خداوند بیمار» (۱۳۸۷: ۳۹۲)، «و انسان - که کهنه رند خدایی ست بی‌گمان» (۱۳۸۷: ۴۷۲)، «خدایی گم شده» (۱۳۸۷: ۴۵۸)، «در این گورستان خدایان» (۱۳۸۷: ۴۷۷)، «مردان دانش/ اندوه و پلشتی را/ با موشک‌ها / به اعماق خدا می‌فرستند» (۱۳۸۷: ۵۱۷)، «در ظلماتی که شیطان و خدا جلوه‌ی یکسانی دارند» (۱۳۸۷: ۵۲۹)، «عابد و معبود و عبادت و معبد جلوه‌ی یکسانی دارند/ بنده پرستش خدای می‌کند/ هم از آن گونه/ که خدای/ بنده را» (۱۳۸۷: ۵۳۸)، «و انسان باز آفرید خدای را به دستان» (۱۳۸۷: ۵۴۲)، «مرا دیگرگونه خدائی می‌بایست» و «دیگرگونه خدایی آفریدم» (۱۳۸۷: ۷۲۹).

۲- ۴- وصف‌های تصویری از فروغ فرخزاد

«برق نیرنگ سرابی تو، رنگ نیرنگی/ شیره‌ی شب‌های شومی، ظلمت گوری/ شاید آن خفاش پیر خفته‌ای کز خشم/ تشنه‌ی سرخی خونی، دشمن نوری»، «خودپرستی تو خدایا خودپرستی تو/ کفر می‌گویم، تو خوارم کن، تو خاکم کن» (۱۳۶۸: ۲۱۵)، «پس دگر افسانه‌ی روز قیامت چیست؟»، «از بهشتی ساختی افسانه‌ای مرموز»، «آه حتی در پس دیوارهای عرش/ هیچ جز ظلمت نمی‌بینم نمی‌بینم»، «سر به سجده نهادن تا کی؟ / او در اینجاست نهان/ می‌درخشد در می»، «زاهدان آفریده‌ی شیطانند»، «خدا در خواب رؤیا بار خود بود» (۱۳۶۸: ۲۳۷)، «تو آنجا خفته بر تخت خدایی» (۱۳۶۸: ۲۳۸)، «لحظه‌ها را دریاب/ چشم فردا کور است/ نه چراغیست در آن پایان» (۱۳۶۸: ۲۴۳)، «آیه تاریکی» (۱۳۶۸: ۲۷۳)، «خدای تیره غم»، «آیه‌هایی همه سیاه سیاه» (۱۳۶۸: ۲۹۰)، می‌توان در گور مجهولی خدا را دید» (۱۳۶۸: ۳۱۹)، «خورشید [خدا] مرده بود و هیچ کس نمی‌دانست/ که نام آن کبوتر غمگین کز قلب‌ها گریخته، ایمان است» (۱۳۶۸: ۳۶۸).

۳۴۱). «راست است، راست، که انسان/ دیگر در انتظار ظهوری نیست» (۱۳۶۸: ۳۴۹)، «نجات دهنده در گور خفته است/ و خاک، خاک پذیرنده/ اشارت‌یست به آرامش» (۱۳۶۸: ۳۹۶)، «وقتی در آسمان، دروغ وزیدن می‌گیرد/ دیگر چگونه می‌شود به آیه‌های رسولان سر شکسته پناه آورد؟» (۱۳۶۸: ۳۹۹)، «پیغمبران رسالت ویرانی را / با خود به قرن ما آوردند / این انفجارهای پیپای / و ابرهای مسموم / آیا طنین آیه‌های مقدس هستند؟» (۱۳۶۸: ۴۲۰)، «من خواب دیده‌ام کسی می‌آید/ و صورتش/ از صورت امام زمان هم روشتر» (۱۳۶۸: ۴۳۰).

۳-۴ - وصف‌های تصویری از اخوان ثالث

هرچند آثار شعری ارزشمند و ماندگار اخوان مانند: زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا مناسب‌ترین آثار در شناخت، تحلیل و دریافت اندیشه وی است، اما کتاب‌های دیگر وی نیز گوشه‌هایی از باورهای اخوان را نسبت به موضوعات اجتماعی و اعتقادی بازتاب می‌دهند. در این جا فقط به تعدادی از تصویرسازی‌های وی در مجموعه متن کامل ده کتاب شعر اخوان ثالث، استناد شده است: «کورخوانده بودیم. آن طرف‌ها نیز خبری نبود» (۱۳۹۵: ۲۸۱)، «بره‌های پروردگار و شبان‌ها و شبانکهاشان» (۱۳۹۵: ۲۸۱)، «جاودانه فره ایزدی» (۱۳۹۵: ۲۸۵)، «به مهر و دستگیری اورمزد دادار آفریدگار و یاری پیامبر راستین زرتشت سپنتمان و پایمردی ایزدان و امشاسپندان» (۱۳۹۵: ۲۸۵)، «و قندیل سپهر تنگ‌میدان [استعاره از خورشید= خداوند] مرده یا زنده/ به تابوتِ ستبرِ ظلمت نه تویی مرگ اندود، پنهان است (۱۳۹۵: ۳۷۲)، خطاب به خداوند: «گزارشگران تو گویا دگر... دروغ و دروغ آوردند خبر» (۱۳۹۵: ۳۷۴)، «تو گر مرده‌ای جانشین تو کیست؟» (۱۳۹۵: ۳۷۵)، «دیگر دلم گرفته از این حرمت و حریم/ حتی گهی به نعره نفرین تلخ و تند/ غیبت کنان و بدگو پشت سر خدا؟» (۱۳۹۵: ۴۰۰)، «گردون بسان نطع مرصع بود/ هرگوهریش آیتی از ذات ایزدی [اورمزد دادار آفریدگار] (۱۳۹۵: ۴۰۲)، «این سفر... به سوی پهن‌دشت بی‌خداوندی ست... بهل کاین آسمان پاک/ چراگاه کسانی چون مسیح و دیگران باشد» (۱۳۹۵: ۴۱۴)، «شطی از دشنام/ زی خدا و جمله پیغام آوران‌ش، هرکه و ز هرجای» (۱۳۹۵: ۴۹۰)، «همه خبرها دروغ بود/ و همه آیت‌ی که از پیامبران بی‌شمار شنیده بودیم/ خدایی را، گرچه به انکار/ انگار/ با خویشتن بدین سوی و آن سوی می‌کشیدیم... در آستانه گور خدا و شیطان ایستاده بودند» (۱۳۹۵: ۵۲۶)، «مگر دیگر فروغ ایزدی آذر مقدس نیست؟ / مگر آن هفت انوشه خوابشان بس نیست؟/ زمین گندید، آیا بر فراز آسمان کس نیست؟» (۱۳۹۵: ۵۹۴)، «ای همه هستی ز تو، آیا تو هم هستی؟» (۱۳۹۵: ۶۴۴)، «لای و لجن را به جای خدا و خداوند/

آلوده وحشت و شرم می‌کرد» (۱۳۹۵: ۶۶۴)، «اورمزد دادار آفریدگار خداوند خالق» (۱۳۹۵: ۷۰۴)، «تعالیم زرتشت و مزدک با شیر اندرون شد و با جان به در شود» (۱۳۹۵: ۷۱۰).
 شکل دوم شیوه تأثیرپذیری نیز همانا طرح پاره‌ای از موضوعات و مفاهیم دینی، اجتماعی، اسطوره‌ای، مباحث فلسفی و کلامی مربوط به دین و مقدسات آن، انسان، طبیعت، آخرت و... در شعر و ارائه استدلال و جدل‌های ناقص شبه فلسفی در موضوع نفی و منسوخ دانستن آن هاست. هر دو شیوه، که هم در صورت و فرم اشعار نمود یافته‌اند و هم در مفهوم و درون مایه‌ها، بسیار مهم و قابل نقد و بررسی‌های فراوان هستند. در این مقاله به تناسب محدودیت در حجم آن، فقط به شکل اول این تأثیرپذیری پرداخته شد.

۵ - نتیجه‌گیری

با بررسی انجام شده مشخص شد که اندیشه‌های مادی‌گرایانه در تقابل با باورهای دینی در اشعار شاملو، فروغ فرخزاد و اخوان ثالث، نمود و بازتاب قابل توجهی یافته است که در نتیجه تأثیرپذیری اندیشه آنان از سه نظریه فلسفی غرب بوده است. در این تأثیرپذیری لایه‌هایی هرچند سطحی، شاعرانه و تقلیدی همراه با محتوا و مضامینی هنجارگريزانه نسبت به خداوند، اصالت دادن به انسان و نادیده گرفتن ارزش دین شکل گرفته است که افزون بر این، می‌توان آن را به این شکل نیز در نظر گرفت که این شاعران در رسالت تعهد و آرمان‌گرایی روشنفکرانه خود و نیز در راستای نقد ماشینیسم و دنیای به اصطلاح مدرن برای لحظاتی از فطرت الهی خود دور شده‌اند. در هر صورت جریان نامتجانسی از یک جهان‌بینی تقلیدی در اشعار خود بازتاب داده‌اند که در دو شکل نمود یافته است؛ شکل اول، تصویرسازی‌های زبانی و شعری در قالب مفردات، ترکیبات، جمله‌واره‌های واژگانی و توصیفی است و شکل دوم نیز به صورت، طرح پاره‌ای از موضوعات اجتماعی و مباحث فلسفی است که با پیوند دادن آن‌ها به دین و مقدسات آن، همراه با اصالت دادن به انسان تلاش شده است با استدلال و جدل‌های ناقص فلسفی گونه، آن‌ها را نفی نموده و بیرون از لازمه‌های جامعه پیشرفته در جهان معرفی کنند. نقطه مرکزی این نگرش و تأثیرپذیری، در مسأله با دین الهی است که به صورت طرح خدای نوین، کم رنگ نشان دادن خدای حقیقی، اصالت دادن به انسان عصر جدید و رویکرد منفی نسبت به برخی مقدسات دینی نمود یافته است.

کتابنامه

قرآن حکیم. (۱۳۸۹). ترجمه: محمد مهدی فولادوند. تهران: مرکز طبع و نشر قرآن مجید.
 آشوری، داریوش، (۱۳۸۶)، شعر روزگار ما (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی

آندره، آندره، (۱۳۸۵)، مارکس و مارکسیسم، ترجمه: شجاع الدین ضیائی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۵۹). متن کامل ده کتاب شعر اخوان ثالث. تهران: زمستان.

اسماعیلی، امیر، (۱۳۸۱)، جاودانه فروغ فرخزاد، چاپ دوم، تهران، انتشارات هنر و تربیت. بابایی، پرویز. (۱۳۸۶). مکتب‌های فلسفی. تهران: نگاه.

براهنی، رضا. (۱۳۵۸). طلا در مس. جلد ۱. چاپ سوم. تهران: کتاب زمان.

پارسا بناب، یونس. (۱۳۸۳). تاریخ صد ساله احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران. چاپ دوم. تهران: راوندی.

پرهام، سیروس. (۱۳۳۷). «نقدی بر کتاب عصیان فروغ». مجله راهنمای کتاب. سال اول. شماره دوم. صص: ۱۷۹ - ۱۷۹.

پیتر، آندره. (۱۳۵۰). مارکس و مارکسیسم. ترجمه: شجاع الدین ضیائی. تهران: برهان.

سارتر، ژان پل، (۱۳۵۶)، ادبیات چیست؟ ترجمه: ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، چاپ پنجم، تهران: کتاب زمان.

سارتر، ژان پل، (۱۳۹۱)، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه: مصطفی رحیمی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات نیلوفر.

سارتر، ژان پل (۱۳۵۱)، شیطان و خدا. چاپ سوم. ترجمه ابوالحسن نجفی. تهران: نیل. ساور سُلّی، سارا، (۱۳۸۸)، خانه دوست کجاست؟، تهران: سخن.

سپهری، سهراب. (۱۳۸۳). هشت کتاب. چاپ سی و هشتم. تهران: طهوری.

شاملو، احمد (۱۳۸۷). مجموعه آثار (دقتر یکم - شعرها). چاپ هشتم. تهران: نگاه.

شجاعی زند، علی رضا (۱۳۸۰). دین، جامعه و عرفی شدن. تهران: مرکز.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی. چاپ دوم. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه. چاپ سوم. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، چاپ سوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۱،

شهرجندی، پرهام (۱۳۸۷) ادیسه بامداد، چاپ دوم، تهران، انتشارات کاروان.

علوی تبار، هدایت و سیده آزاده امامی (۱۳۹۳) «مرگ خدا و پیامدهای آن در فلسفه نیچه»، مجله

جستارهای فلسفی دین، پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص ۲۳ - ۱.

فرخزاد، فروغ. (۱۳۶۸). مجموعه اشعار فروغ فرخزاد. آلمان غربی: نوید.

کاخ، مرتضی، (۱۳۸۲)، صدای حیرت بیدار، چاپ دوم، تهران، انتشارات مروارید.

لاوین، ت. ز. (۱۳۸۴). از سقراط تا سارتر چاپ دوم. ترجمه پرویز بابایی. تهران: نگاه.

مارکس، کارل (۱۴۰۰) نقد فلسفه هگل، ترجمه: محمود عبادیان و حسن قاضی مرادی، تهران، اختران.

مختاری، محمد (۱۳۸۳)، انسان در شعر معاصر، چاپ سوم، تهران: توس.